

سیره اخلاقی امام رضا (علیه السلام)

حلم

در شناخت حلم امام رضا علیه السلام، شفاعت وی در نزد مامون در حق جلودی کافی است. جلودی کسی بود که به امر هارون الرشید به مدینه رهسپار شد تا لباس زنان آل ابوطالب را بگیرد و بر تن هیچ یک از آنان جز یک جامه نگذارد. وی همچنین بر بیعت مردم با امام رضا علیه السلام انتقاد کرد. پس مامون او را به حبس افکند و بعد از آن که پیش از وی دو تن را کشته بود او را خواست. امام رضا علیه السلام به مامون گفت: ای امیرمؤمنان! این پیرمرد را به من ببخش! جلودی گمان برد که آن حضرت می خواهد از وی انتقام گیرد. پس مامون را سوگند داد که سخن امام رضا علیه السلام را نپذیرد مامون هم گفت: به خدا شفاعت او را درباره تو نمی پذیرم و دستور داد گردنش را بزنند.

تواضع

در بخش صفات و اخلاق آن حضرت از قول ابراهیم بن عباس نقل شده که گفت: چون امام رضا علیه السلام تنها بود و برای او غذا می آوردند آن حضرت غلامان و خادمان و حتی دربان و نگهبان را بر سر سفره اش می نشاند و با آنها غذا می خورد. همچنین از یاسر خادم نقل شده است که گفت: چون آن حضرت تنها می شد همه خادمان خود را جمع می کرد، از بزرگ و کوچک، و با آنان سخن می گفت. او به آنان انس می گرفت و آنان نیز با حضرت انس می گرفتند.

کلینی در کافی به سند خود از مردی بلخی روایت می کند که گفت: با امام رضا علیه السلام در سفر به خراسان همراه بودم. پس روزی خواستار غذا شد و خادمان سیه چرده خود را نیز بر سفره خود نشاند یکی از یارانش به او عرض کرد: ای کاش غذای اینان را جدا می کردی. فرمود: پروردگار تبارک و تعالی یکی است و مادر و پدر هم یکی. و پاداش ها بسته به اعمال و کردارهاست.

اخلاق نیکو

در بخش صفات آن حضرت از ابراهیم بن عباس نقل شده که گفت: امام رضا علیه السلام با سخن هرگز به هیچ کس جفا نکرد و کلام کسی را قطع نکرد تا زمانی که شخص سخن گفتنش به اتمام می رسید. و حاجتی را که می توانست برآورده سازد؛ رد نمی کرد. پاهایش را دراز نمی کرد و هرگز رو به روی کسی که نشسته بود، تکیه نمی داد و هیچ کس از غلامان و خادمان خود را دشنام نمی داد. هرگز آب دهان بر زمین نمی افکند و در خنده اش قهقهه نمی زد بلکه تبسم می نمود.

کلینی در کافی به سند خود نقل کرده است که مهمانی برای امام رضا علیه السلام رسید. امام شب در کنار مهمان نشسته بود و با وی سخن می گفت که ناگهان وضع چراغ تغییر کرد. مرد مهمان دستش را دراز کرد تا چراغ را درست کند ولی امام او را از این کار بازداشت و خود به درست کردن چراغ پرداخت. سپس فرمود: ما قومی هستیم که میهمانان خود را به کار نمی گیریم. همچنین در کافی به سند خود از یاسر و نادر خادمان امام رضا علیه السلام نقل شده است گفتند: ابوالحسن صلوات الله علیه، به ما فرمود: اگر من بالای سرتان بودم و شما خواستید از جا برخیزید، در حالی که غذا می خورید برنخیزید تا از خوردن دست بکشید و بسیار اتفاق می افتاد که امام بعضی از ما را صدا می زد و چون به ایشان گفته می شد آنان در حال خوردن هستند، می فرمود: بگذاریدشان تا از خوردن دست بکشند.

کرم و سخاوت

هنگام ذکر اخبار مربوط به ولایتعهدی آن حضرت خواهیم گفت که یکی از شاعران به نام ابراهیم بن عباس صولی به خدمت آن حضرت آمد و امام به او ده هزار درهم داد که نام خودش بر آن ضرب شده بود. همچنین آن حضرت به ابو نواس سیصد دینار جایزه داد و چون جز آن، مال دیگری نداشت استر خویش را هم به وی بخشید. و نیز به دعبل خزاعی ششصد دینار جایزه داد و با این وجود از وی معذرت هم خواست.

در مناقب از یعقوب بن اسحاق نوبختی نقل شده است که گفت: مردی به ابوالحسن رضا علیه السلام برخورد کرد و گفت: به قدر مردانگی ات بر من ببخش. امام گفت: به این مقدار ندارم. مرد گفت: به قدر مردانگی خودم ببخش. امام فرمود: این قدر دارم. سپس فرمود که دویست دینار به وی بدهند.

همچنین در مناقب از یعقوب بن اسحاق نوبختی نقل شده است که امام رضا علیه السلام تمام ثروت خود را در روز عرفه تقسیم نمود. پس فضل بن سهل به وی گفت: این ضرر است. امام فرمود: بل سود و بهره است. چیزی را که پاداش و کرامت به آن تعلق می‌گیرد ضرر محسوب مکن.

کلینی در کافی به سند خود از الیسع بن حمزه نقل کرده است که گفت: در مجلس ابوالحسن رضا علیه السلام بودم. مردم بسیاری به گرد آن حضرت حلقه زده بودند و از وی درباره حلال و حرام پرسش می‌کردند که ناگهان مردی بلند قامت و گندمگون



داخل شد و گفت: السلام علیک یابن رسول الله. من یکی از دوستداران تو و پدران و نیاکان تو هستم، من از حج باز می‌گردم و خرجی خود را گم کرده‌ام و با آنچه همراه من است نمی‌توانم به یک منزل هم برسم، پس اگر صلاح بدانی که مرا به دیارم روانه کنی که برای خدا بر من نعمتی داده‌ای و اگر به شهرم رسیدم آنچه از تو گرفته‌ام به صدقه می‌دهم. امام به او فرمود: بنشین خدا تو را رحمت کند. آنگاه دوباره با مردم به گفت و گو پرداخت تا آنان پراکنده شدند و تنها سلیمان جعفری و خیثمه و من مانده بودیم. پس امام فرمود: اجازه می‌دهید داخل شوم سلیمان گفت: خداوند فرمان تو را مقدم داشت.

پس امام برخاست و به اتاقش رفت و لختی درنگ کرد و سپس بازگشت و در را باز کرد و دستش را از بالای در بیرون آورد و پرسید: آن خراسانی کجاست؟ پاسخ داد: من اینجایم. فرمود: این دویست دینار را بگیر و در مخرجت از آن استفاده کن و بدان تبرک جو و آن را از جانب من به صدقه بده. اکنون برو که نه من تو را ببینم و نه تو مرا. مرد بیرون رفت. سلیمان به آن حضرت عرض کرد: فدایت شوم بخشش بزرگی کردی و رحمت آوردی، پس چرا چهره از او پوشاندی؟ فرمود: از ترس آن که مبادا خواری خواهش را در چهره او ببینم. مگر این سخن رسول خدا را نشنیدی که می‌گوید: آن که به نهان نکویی آورد با هفتاد حج برابری می‌کند و آن که پلیدی و زشتی را اشاعه می‌دهد، مخذول و خوار است و کسی که در نهان گناه کند، آمرزیده است. آیا سخن اول را نشنیده‌ای که می‌گوید:

متی آتہ لا طلب حاجۃ رجعت الی اہلی و وجہی بمائہ (۱) ؛ هرگاه ببایم نزد او تا حاجتی طلب کنم به سوی خانواده‌ام بازمی‌گردم در حالی که صد دینار دارم.

فراوانی صدقات

از ابراهیم بن عباس صولی نقل شده که گفت: امام رضا علیه السلام بسیار نکویی می‌کرد و در نهان صدقه می‌داد و بیشتر این عمل را در شب‌های تاریک به انجام می‌رساند.

منبع:

کتاب سیره معصومان، ج ۵، ص ۱۴۸، سید محسن امین، ترجمه، علی حجتی کرمانی